

مقدمه

بنیاد عرفان اسلامی بر تصوف زاهدانه‌ای بنا شده که گروهی از مسلمانان در قرن دوم هجری، با استناد به آیات مکی و سوره‌هایی که متضمن وعید، تهدید و انذار و تخویف بوده است، اندیشه دینی خود را به سوی ترک دنیا و زهد سوق دادند. هرچند پیامبر اسلام ﷺ آنان را از این امر باز می‌داشت. دیدگاه‌ها و رفتارهای این گروه، که به اولین صوفیان اسلام مشهورند، موجب شد تا فلاسفه، عرفان را عزلت‌نشین و دوری از اجتماع، بی‌توجهی به قرآن و حدیث، و بسط تجارب شخصی و حالات معنوی خویش پندارند و در گسترش آن مانع‌تراشی کنند. اما دو سه قرن بعد، که عرفای بزرگ اسلام با اندیشه‌های جهان‌شمول خویش ظهور کردند، با معرفی خاستگاه عرفانی بر مدار کلام وحی و سنت الهی، قشری‌گری را از دامان عرفان اسلامی زدوده، و این حقیقت را آشکار کردند که عرفان اسلامی نه تنها ارتباطی تنگاتنگ با اجتماع و اقشار مختلف مردم دارد، بلکه مروج پرستش عاشقانه خدایی است که خود به دوست داشتن بندگان اقرار کرده است. *نجم‌الدین رازی*، از عرفای مشهور و تأثیرگذار قرن ششم و ابتدای قرن هفتم است که در کتاب *مرصاد العباد* با الهام گرفتن از روش و محتوای کلام وحی، و جادوی زبان فارسی، شگفتی‌های قرآن و حدیث را به زیباترین صحنه تأثیرپذیری آثار عرفا از کلام الهی تبدیل کرده، و عرفان اسلامی را از هرگونه شائبه‌ای مبرا دانسته است.

پیشینه تحقیق

از زمانی که چالش میان فلاسفه و عرفا، در حال تبدیل شدن به ستیزی آشکار بود، این عرفا بودند که با معرفی قرآن و حدیث به‌عنوان تنها خاستگاه اندیشه‌ورزی خویش، سعی کردند این آتش قهر و عداوت را خاموش کرده، و به جای آن، دوستی و مهرورزی را در آثار خویش ترویج کنند. از این‌رو، با طلوع اندیشه‌های عرفای بزرگی همچون *روزبهان*، *شیخ اشراق*، *عین‌القضات*، *غزالی* و دیگران، کمتر، کتاب و رساله‌ای در عرفان اسلامی، می‌توان یافت که به شیوه تحقیق و تأویل عرفا از کلام وحی نگاشته نشده باشد. *محمدامین ریاحی*، در ابتدای دهه پنجاه شمسی که *مرصاد العباد* را به شکل محققانه تصحیح کرد، با تدوین مقدمه جامعی بر آن، نخستین گام را در طریق تأثیرپذیری آثار *رازی* از قرآن و حدیث برداشت. *محمدرضا موحدی*، یکی دیگر از فعالان این حوزه، با بررسی نسخه‌های خطی کتاب، *بحرالحقایق و المعانی* که تفسیر ناتمام عرفانی *رازی* است، در کتاب *آن سوی آینه*، گام دیگری در تأثیرپذیری آثار این عارف بزرگ از قرآن و حدیث برداشته است. این مقاله، گامی است مستقل در شناسایی و انعکاس نور قرآن و حدیث در *مرصاد العباد* *نجم‌الدین رازی*.

قرآن و حدیث، الهام بخش آرای عرفانی نجم‌الدین رازی

در مرصاد العباد

محمد مهدی اسماعیل پور / دکتری تصوف و عرفان اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
دریافت: ۱۳۹۴/۰۶/۲۸ - پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۱۰
dr.esmailpur@gmail.com

چکیده

عقل‌گرایان از دیرباز در ستیزی پنهان، عرفای اسلام را به بهره‌برداری از تجارب شخصی و حالات معنوی خویش، در تعلیم و ترویج احکام اسلام، متهم کرده‌اند. این امر، با ظهور مکتب عشق الهی در نیمه قرن دوم هجری، به چالشی نو میان فلاسفه و عرفا تبدیل شد. اما با طلوع اندیشه‌های عرفای بزرگی همچون *روزبهان*، *شیخ اشراق*، *عین‌القضات*، *غزالی*، *نجم‌الدین رازی*، *سعدی*، *مولانا* و *حافظ*، عرفان اسلامی فرصتی تازه بازیافت تا با استفاده از توانمندی‌های زبان فارسی، ضمن معرفی خاستگاه اندیشه‌های خود؛ یعنی قرآن و حدیث، شاهکارهای عرفانی ماندگاری نیز پدید آورد و استحکام جهان‌بینی خود را به اثبات برساند. *نجم‌الدین رازی*، از عرفای مشهور قرن ششم است که نه تنها اندیشه‌های عرفانی خود را بر اساس روش و محتوای کلام وحی و سنت الهی بیان کرده که الهام‌بخش بزرگانی چون *حافظ* بوده است. از نظر *رازی*، قرآن دو جنبه ظاهری و باطنی دارد. جنبه ظاهری آن، از آن شریعتمداران، و جنبه باطنی آن متعلق به اولیاء و عرفاست. او نثر *مرصاد العباد* را به همین شیوه، با اشارت‌های عرفانی و لطایف قرآنی آمیخته تا نشان دهد کلام آسمانی عرفا، فقط توصیف و بسط تجارب و حالات شخصی صرف نیست. این مقاله درصدد بازکاوی تأثیر قرآن و حدیث در *مرصاد العباد* *نجم‌الدین رازی* است.

کلیدواژه‌ها: قرآن و حدیث، عرفان اسلامی، *نجم‌الدین رازی*، *مرصاد العباد*، نثر عرفانی.

بحث و بررسی

قرآن، الهام‌بخش آرای عرفانی رازی

شیوه تبیین الهام‌پذیری رازی از قرآن، به روش تأویل عرفانی، همان شیوه *مرصادالعباد* شیخ می‌گوید: «معنی ظاهر آیت شنوده باشی ولیکن معنی باطنش بشنو که قرآن را ظاهری و باطنی است. إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا» (رازی، ۱۳۸۰، ص ۴۸). ارتباط رازی با قرآن، همان‌گونه که خود می‌گوید، به شیوه قرآنی و تأویلی است که در آن، به اشارت‌های عرفانی و لطایف قرآنی توجه کرده است: قرآن از زاویه نگاه او متنی مقدس است که هر کس از آن بهره خود را می‌دریابد. جنبه‌های ظاهری آن، برای شریعتمداران و عالمان، همان قدر اهمیت دارد که جنبه‌های باطنی و لایه‌های درونی آن برای اولیاء و اصحاب بصیرت و عارفان. از نظر این عارف، اهل لغت و عربی‌دانان، بر جنبه ظاهری قرآن اطلاع می‌یابند و اشراق بر ابعاد باطنی و درونی این کتاب، جز برای ارباب قلوب، میسر نیست. به عقیده او، کسانی را که خداوند علم لدنی و الهام، عطا فرموده است، جزء این دسته قرار می‌گیرند (موحدی، ۱۳۸۱، ص ۲۰۳).

رازی در ابتدای ابواب پنج‌گانه *مرصادالعباد*، سخن خود را با یک آیه از قرآن و یا حدیثی از پیامبر ﷺ متبرک می‌کند. این آیه و یا حدیث، که در ابتدای هر فصل می‌آید، در سراسر آن نیز مورد توجه ویژه شیخ قرار می‌گیرد و با نگرشی تأویلی به آن آیه یا حدیث، کلام خود را شرح می‌دهد. به عبارت دیگر، از آنجاکه بیان رازی بر تعامل شریعت و طریقت است و هر مطلبی که می‌گوید آمیزه‌ای از دین و عرفان است، در هیچ بیانی از بیان آیات و احادیث غافل نبوده است. بنابراین، بهره‌مندی او از آیات قرآن و احادیث به دو صورت است:

۱. در آغاز تمامی چهل باب *مرصادالعباد* کلام خود را به یک آیه و سپس یک حدیث زینت می‌بخشد تا از این طریق، همه گفته‌های خود را به نور قرآن آراسته و پاکیزه گردد. سپس، آنچه را با نثر دلنشین و خیال‌انگیزش نقل می‌کند. در حقیقت، تأویل آیات و احادیث مذکور است.

۲. آیات و احادیث را با هدف تأیید بیانات خود می‌آورد. مؤلفان آن روزگار، در بیانی آیات و احادیث، اهداف مختلفی داشته‌اند. اما در سخن رازی، آیه و حدیث بیشتر به منظور تأکید معنایی می‌آید که پیش از آن، به نثر بیان شده است. براین اساس، شیوه *نجم‌الدین رازی* در بیان آیات و احادیث، به چهار بخش تقسیم می‌شود:

۱. پیوستن آیه یا حدیث به نثر با «که» موصوله و حذف متمم. این رایج‌ترین شیوه در این کتاب

است؛ زیرا این نمونه، «خواجه علیه الصلوة و السلام زبده و خلاصه موجودات و ثمره شجره کاینات بود که لولاک لما خلقت الأفلاك».

۲. بیان آیه یا حدیث به صورت ترکیب اضافی، چون این نمونه‌ها، «تخم عشق در زمین دل‌ها ابتدا به دستکاری خطاب آست بر بگم انداخته‌اند»، مذمت کرم خویش واجب شناختند».

۳. به صورت نقل قول با عباراتی که آیه یا حدیث را از رشته نثر کاملاً مجزا نشان می‌دهد و برخلاف دو نوع دیگر، در این نوع اگر آیه یا حدیث را از رشته عبارت برداریم، پیوند معانی نخواهد گسست؛ چون این نمونه، «راه بهشت از دست راست و راه دوزخ از دست چپ. چنان که می‌فرماید: «وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ»». این طریقه کمتر از دو شیوه قبلی در *مرصادالعباد* مشهور است.

۴. گاه نیز به‌ندرت آیه یا حدیث بدون هیچ‌گونه رابطه لفظی به‌دنبال نثر می‌آید؛ چون این نمونه، «و مثال این راه چون راه کعبه است که از هر موضع و جانب و جهت که خلق باشند، در جمله جهان راهی باشد به کعبه: «وَمَنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» (همان، ص ۶، مقدمه). نقطه اتکای ما در اثبات الهام‌پذیری *نجم‌الدین رازی* از قرآن، کتاب *مرصادالعباد* است. اما هر جا لازم آید از سایر کتاب‌های این عارف بزرگ مانند *رساله عشق و عقل*، *رساله الطیور*، *مرموزات اسدی در مزمورات داودی*، *منارات السائرین* و تفسیر عرفانی *بحرالحقایق والمعانی* استفاده خواهیم کرد.

شیوه تفسیری و برداشت حقایق قرآنی نزد عرفا، حرکت از ظاهر به باطن است. در این سیر و سلوک، هر گاه ظرفیت وجودی و قابلیت‌های فردی انسان در دریافت معرفت الهی افزایش یابد، شناخت او از باطن آیات قرآن نیز، بیشتر می‌گردد. تألیف گران‌بهای تفسیر قرآن شیخ *نجم‌الدین رازی* به نام تفسیر عرفانی *بحر الحقایق و المعانی*، مؤید این نکته است که قرآن، مبنای آثار عرفانی اوست، چنان‌که در سایر آثار خود نیز نقش قرآن، بسیار پررنگ و روشن است. رازی در تفسیر عرفانی خود، به تبیین فرمایش پیامبر اعظم ﷺ که قرآن ظاهری دارد و باطنی، می‌پرداخته، می‌گوید:

وَ اعْلَمْ إِنَّ الْقُرْآنَ أَنْزَلَ لِأَهْلِ الْبُؤَاطِنِ كَمَا أَنْزَلَ لِأَهْلِ الظُّوَاهِرِ لِقَوْلِهِ ﷺ «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنَ» فَظَاهِرُهُ الْأَحْكَامُ لِأَهْلِ الظُّوَاهِرِ وَ الْأَحْكَامُ تَحْتَمِلُ النِّسْخَ كَمَا نَسَخَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ وَ بَاطِنُهُ الْحُكْمُ وَ الْحَقَائِقُ فَهِيَ لِاتِحْتِمِلِ النِّسْخِ أَدْبًا وَ لِهَذَا قَالَ أَهْلُ الْمَعَانِي: لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ مَسْئُوحًا؛ يَعْنِي وَ أَنْ كَانَ دَخَلَ النِّسْخَ فِي أَحْكَامِ ظَاهِرِهِ فَلَا يَدْخُلُ فِي أَحْكَامِ بَاطِنِهِ فَيَكُونُ أَدْبًا مَعْمُولًا بِالْمَوَاعِظِ وَ الْأَسْرَارِ وَ الْحَقَائِقِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ لِأَنَّهُ مَخْصُوصٌ بِهَدَايَةِ الْمُتَّقِينَ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: (هُدَى لِلْمُتَّقِينَ) [البقرة: ۲] فَحُكْمُ الْوَصِيَّةِ فِي

رازی، ابتدا و انتهای *مرصادالعباد* را به سپاس و حمد خدای متعال زینت می‌بخشد. پس از آن، به درگاه حضرت پادشاهی وجود، با بیان آیه «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (ذاریات: ۲۱)؛ یعنی و هم در نفوس خود شما آیا به چشم بصیرت نمی‌نگرید؟ تراوش‌های عرفانی خود را دربارهٔ کامل‌ترین نوع آفرینش - یعنی انسان - بیان می‌کند. او با این کلام آسمانی، تکلیف خود را با تمامی گروه‌های جامعه، مانند عوام و خواص روشن می‌کند و آنها را به نگرستن به چشم بصیرت در وجود خدا سفارش می‌کند، بی‌شک، خودشناسی اولین منزل معرفت و شناخت خدا در اقلیم عرفان اسلامی است. خودشناسی سکوی پرتاب انسان به وادی خداشناسی است و بدون تدبیر و تفکر و بصیرت در وجود خود، نمی‌توان به سوی خدا، گامی برداشت. معروف‌ترین روایتی که خداشناسی را بدون خودشناسی میسر نمی‌داند، حدیث «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ص ۳۲)؛ (کسی که خود را شناخت، پروردگار خود را خواهد شناخت) است که منسوب به پیامبر ﷺ است.

آیه مورد اشاره نجم‌الدین رازی، در کتب *انسان‌شناسی قرآنی*، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع انسان‌شناسی معرفی شده است؛ زیرا قرآن، انسان را به نگرستن همراه با بصیرت در وجود خود سفارش می‌کند. این انسان کیست و چه ویژگی‌هایی دارد که عرفان اسلامی بر اساس شناخت او تدوین یافته است. انسانی که در اینجا مطمح‌نظر ماست، همانی است که خداوند او را خلیفه الله قرار داده است. معنای انسان در عرف عرفان، در کلام علامه حسن زاده آملی چنین است: «انسان واقعی حقیقی در عرف عرفان، آن کسی است که به فعلیت رسیده است و متصف به صفات ربوبی و محاسن اخلاق و محامد آداب است و گرنه همان حیوان ناطق یعنی جانور گویا است» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۸، ص ۹). عرفان اسلامی فرصتی فراهم می‌آورد تا انسان، پله‌های تکامل و معرفت را یکی پس از دیگری طی کند و به کمال برسد. بنابراین، در انسان‌شناسی عرفانی شناخت انسان از طریق عالم معنا تبیین می‌شود؛ زیرا «مثل اعلای انسان در آن وجود یا انسان اولیه کامل و جامع قرار دارد که آئینه اسماء و صفات الهی و الگوی نخستین خلقت است. اما هر انسان نیز مثل اعلایی خاص خویش و واقعیتی در مقام ذات ربوبی به عنوان یک امکان لذاته دارد واقعیتی که بی‌نظیر و منحصر به فرد است» (کبیر، ۱۳۸۴، ص ۱۹۹).

این شناخت، او را به آزادی و رهایی از همهٔ تعلقات سوق می‌دهد. اینکه حافظ، هر کس را که از هرچه رنگ تعلق دارد، آزاد می‌داند، برگرفته از شناختی است که نسبت به عالم قدسی پیدا کرده و طریق رستگاری و نجات آرمانی انسانی را مشاهده کرده است:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است (حافظ، ۱۳۷۰، ص ۲۹).

حَقَّهُمْ غَيْرَ مَنسُوحٍ أَبَدًا» (رازی، ۱۳۸۶، نسخه، ۵۲۸۸). یعنی بدان که قرآن آنچنان‌که برای ظاهرگرایان نزول یافته، برای باطن‌گرایان نیز نازل شده است.

بنا به فرمایش پیامبر ﷺ که: فرمودند: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنَ»، ظاهر قرآن همان احکامی است که ظاهرگرایان بدان عمل می‌کنند. احکام نیز احتمال نسخ دارند. همان‌گونه که این آیه «كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ أَنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ» در مورد وصیت ظاهری، نسخ شد. باطن آیه اما مربوط به حکم و حقایق الهی است که هیچ‌گاه احتمال نسخ ندارد. از این رو، اهل معانی گفته‌اند: هیچ آیه‌ای از قرآن منسوخ نشده است. مراد این است که گرچه نسخ در ظاهر آیات وارد می‌شود، ولی در باطن آیات نسخی وارد نمی‌آید و مواظب و اسرار و حقایقی که دارد، برای اهل تقوا همواره مورد عمل قرار می‌گیرد؛ چراکه باطن آیات ویژه هدایت اهل تقواست. همان‌گونه که خدای تعالی فرمود: «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ». پس دستور وصیت در مورد اهل تقوا، هرگز منسوخ نشده است. رازی آن‌گاه مخاطب قرآنی را به سه دسته تقسیم می‌کند. *محمدرضا موحدی* می‌گوید: «وی مخاطب قرآن را در جایی از تأویلات خود، شامل سه دسته عوام خاص، و خواص الخاص می‌داند که خداوند به ترتیب، یکی را دعوت، دیگری را هدایت و سومی را به وصال خویش نائل کرده است» (موحدی، ۱۳۸۱، ص ۲۰۵). این عارف بزرگ الهی در مقدمه *مرصادالعباد*، بهره‌مندی خود را از قرآن به سه صورت نشان می‌دهد:

۱. بیان نثری دلنشین که از معانی قرآن استخراج کرده است. مانند: «حمد بی‌حد و ثنای بی‌عد پادشاهی را که وجود هر موجود نتیجه جود اوست. و جود هر موجود حمد و ثنای وجود او» (رازی، ۱۳۸۰، ص ۱). و بلافاصله پس از آن، منبع الهام‌بخش قرآنی خود را بیان می‌کند: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغْ بِحَمْدِهِ» (همان). به عبارت دیگر، متنی که در ابتدا می‌آورد، تفسیر آیه‌ای است که در سطرهای بعدی به آن اشاره می‌کند.

۲. متن خود را با بیان آیه‌ای از قرآن آغاز می‌کند و سپس، با عباراتی شگرف، آن را به نثر عرفانی فارسی تبدیل می‌سازد. مانند: «فَأَنَّمَا يَسْرَنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تَنْذُرٌ بِهِ قَوْمًا لَخُلُودُهُمْ فِيهَا» (همان، ص ۱۱). بلافاصله پس از بیان آیه می‌گوید: «بدانک سخن حقیقت و بیان سلوک راه طریقت، دواعی شوق و بواعث طلب در باطن مستعد طالبان پدید آورد، و شرر آتش محبت در دل صدیقان مشتعل گرداند؛ خصوصاً چون از منشأ نظر عاشقان صادق و کاملان محقق صادر شود» (همان).

۳. حالت سوم که تالیفی از دو صورت قبلی است، شرح و تفسیری عرفانی از آیات قرآن بیان می‌دارد. مانند شرح «آفرینش انسان» که از آن به‌عنوان گل سر سبد کتاب *مرصادالعباد* یاد می‌کنند.

این نگاه رهایی‌بخش، در بیان عارف مجاهد امام خمینی^{ره} چنین است:

بی‌رنگی آن است که تعلق نداشته باشد به یک چیزی از طبیعت. وقتی تعلق نداشته باشد به طبیعت، این نزاع واقع نمی‌شود در هر شأنی از شئون نزاع واقع می‌شود. این آدم می‌خواهد بگوید که در فطرت اصلیه که رنگ تعلق نیست، نزاع [هم] نیست» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ص ۱۸۱).

علامه طباطبائی در تفسیر این آیه، که از آیات کلیدی مرصادالعباد است، معتقد است:

نشانه‌ها و آیات روشنی که خداوند در وجود انسان قرار داده و از او خواسته تا با دیده بصیرت بدان بنگرد، انواع متعددی دارد. تعدادی از آنها مربوط به طرز ترکیب‌بندی اعضای بدن، که همه اعضا با تمامی کثرتی که دارند متحدند، و در عین اتحادشان، احوال مختلفی در بدن پدید می‌آورند؛ آیات دیگری در تعلق نفس یعنی روح به بدن است. مثل حواس پنجگانه که رابطه انسان را با محیط خارج برقرار می‌کند و به وسیله آن خیر را از شر و نافع را از مضر تمیز می‌دهد. بعضی دیگر از آیات نفوس، قوایی است که از نفوس منبعث می‌شود. مانند قوه غضب، شهوت و...، اما دسته آخر، آیات روحی است که کسانی به آن اطلاع می‌یابند که به نفوس مراجعه نموده، آیتی را که خدای سبحان در آنها قرار داده آیتی که هیچ زبانی نمی‌تواند آن را وصف کند، ببینند؛ آن وقت است که باب یقین برایش گشوده می‌شود و برای چنین کسی است که به تدریج ایمانش نوبه‌نو دست داده در آخر از موقنین می‌گردد، آنان که ملکوت آسمان‌ها و زمین را خواهند دید (طباطبائی، ۱۳۷۰، ص ۵۹۲).

نجم‌الدین رازی درباره تمامی آیات و نشانه‌هایی که در این تقسیم‌بندی از قول علامه طباطبائی بیان شد، صحبت کرده است. او در فصل چهارم، باب دوم مرصادالعباد در بدایت خلقت قالب انسان، که برگرفته از آیه قرآنی «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ»؛ (من بشر را از گل می‌آفرینم) ماجرای آفرینش قالب و جسم خاکی انسان را در اوج زیبایی و کمال ادبی بیان می‌کند.

نجم‌رازی، در باب سوم مرصادالعباد، در «بدو تعلق روح به قالب»، انسان را به تأمل و تدبیر در آفرینش، یکی دیگر از نشانه‌های الهی، دعوت می‌کند و در فایده تعلق روح به جسم می‌گوید:

فایده تعلق روح به قالب حقیقت این معرفت بود؛ زیرا که ارواح بشری را چون ملایکه از صفات ربوبیت برخوردار می‌بود و لکن از پس تنق عزت چندین هزار حجاب نورانی واسطه بود، که اگر رفع یک حجاب می‌کردند، جملگی ارواح چون جبرئیل که روح‌القدس بود، فریاد برآوردند که «لودنوت ائمله لا حترقت»، این هنوز از خاصیت پرتو انوار حجب است آنجا که حقیقت تجلی صفات الوهیت پدید آید که معرفت شهودی نتیجه آن شهود است». (همان، ص ۱۲۰).

رازی آن‌گاه نقشه‌ای برای سیر و سلوک زمینی و آسمانی بشر ترسیم می‌کند که در آن، با هدایت «پیری خضر صفت»، می‌توان این «عشق» به ودیعه نهاده شده را به سرچشمه آب حیات معرفت رسانید. شیخ می‌گوید:

قلندروشان تشنه طلب را سکندروار به قدم صدق، سلوک راه ظلمات صفات بشری میسر گردانید، و به عنایت بی‌علت خضر صفتان سوخته جگر آتش محبت را به سرچشمه آب حیات معرفت رسانید که او من كَانَ مِتِيًّا فَاحْيِنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ (همان، ص ۱).

رازی به استناد این آیه شریفه، دو مسیر پیش‌روی بشر خلق شده تبیین می‌کند: یکی، زندگی در دنیایی سعادت‌مند پس از سیری نزولی، و دیگری، سیری صعودی برای نیل به سرچشمه معرفت الهی. او به پیروی از این آیه شریفه، معتقد است؛ انسان برای دسترسی به یک حیات سعادت‌آفرین، باید از راهنمایی‌های پیری دانا و فرزانه برخوردار شود. صاحب تفسیر عرفانی کشف‌الاسرار، در تفسیر این آیه می‌گوید:

حیات معرفت چیزی است و حیات بشریت چیز دیگر، عالمیان به حیات بشریت زنده‌اند و دوستان به حیات معرفت، حیات بشریت روزی به سر آید که دنیا به آخر رسد و اجل در رسد، ولی حیات معرفت هرگز روا نباشد که به سر آید که معرفت روز به روز افزون‌تر و به حق نزدیک‌تر شود» (میبدی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۰۷).

با مراجعه به قرآن، درمی‌یابیم که خداوند متعال در ادامه آیه می‌فرماید: «فَمَنْ يَرِدَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» (انعام: ۱۲۵)، پس هر که را خدا هدایت او خواهد، قلبش را به نور اسلام روشن و منشرح گرداند. انسان‌هایی که نور هدایت خدا بر قلبشان تابیده شود، از چنان ظرفیت و استعدادی برخوردار می‌شوند که قادرند اسماء و صفات بیشتری از حق تعالی در قلب خود جای دهند.

رازی در ادامه مقدمه مرصادالعباد، که در حقیقت چکیده کتاب اوست، با آوردن آیه‌ای از قرآن که در آن، خدای متعال به نیاز اساسی و فطری بشر، یعنی کتاب آسمانی، دین و حکمت و نبوت اشاره می‌کند، به نقش قرآن، دین و پیامبران در زندگی بشر، می‌پردازد. رازی می‌گوید: «و درود بسیار و آفرین بی‌شمار بر ارواح مقدس و اشباح بی‌دَسْ صدو بیست و اند هزار نقطه نبوت و عنصر فتوت باد که سالکان مسالک حقیقت و مقتدایان ممالک شریعت بودند» (رازی، ۱۳۸۰، ص ۱).

شیخ در فصل سوم مرصادالعباد، در بیان «احتیاج به انبیاء^{علیهم‌السلام} در پرورش انسان»، با بیان آیه «وَلْيَكِلَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهَدْيِهِمْ أَقْتَدِه» (انعام: ۹۰)؛ (پیامبران کسانی بودند که خدا خود آنان را هدایت نمود، تو نیز از راه آنها پیروی نما) مسیر هدایت تکوینی را تاکنون مشخص کرده و به سوی هدایت تشریحی سوق می‌دهد.

اما در مورد شریعت، چیزی که انبیاء به واسطه قانون آن، برای تربیت انسان برگزیده شده‌اند. رازی در فصل پنجم که در بیان «تربیت قالب انسان بر قانون شریعت» است، با بیان آیه شریفه «قَدْ أَلْحَمَ مَنْ

تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (اعلی: ۱۴)؛ کسی به رستگاری نایل آمده و نجات می‌یابد که خود را تزکیه نموده و اسم رب را یاد کند و نماز بخواند، فصلی برای تبیین دین می‌گشاید.

در تفسیر عرفانی این آیه، نماز شرط اول تزکیه است و به واسطه آن، دل بنده روشنی می‌یابد.

خواجہ عبدالله انصاری، که در ابتدای منازل صدگانه کتاب معروف *منازل السائرین* خود، با ذکر آیه‌ای از قرآن و الهام گرفتن از کلام الله مجید، به تبیین منازل سیروسلوك می‌پردازد - در تفسیر این آیه می‌گوید: «نماز بزرگترین عمل است و بهینه کار، میدان خدمتگزاران و بوستان وفاداران و قربانی پرهیزکاران است. نماز خطیب قدرت و شفیع زلت و وکیل حضرت و متقاضی رحمت است. گناهان را محو سازد، دل را روشن کند، بنده را به بوی خوش طاعت خوشبو کند» (مبیدی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۶۰۷).

او در ادامه نثر دلنشین و شیوای خود، لطایفی از ظاهر شریعت، یعنی نماز، روزه، زکات، حج و گفتن لا اله الا الله، بیان می‌کند. وی درباره نماز معتقد است: نماز به دو صفت، شخص را آگاه می‌کند، یکی به اشکال و حرکات نمازی، و دیگری به صفت مناجات نمازی. شیخ درباره صفت نخست می‌گوید:

صورت و اشکال و حرکات نماز، او را از آمدن بدین عالم خبر دهد، و به مراجعت آن عالم دلالت کند. چنانکه اشکال نماز از قیام و رکوع و سجود و تشهد است و در حرکات نمازی این اشارت است که در وقت تکبیرة الاحرام روی از جمله اغراض و اعراض دنیاوی بگردان (رازی، ۱۳۸۶، ص ۱۶۷).

درباره صفت مناجات نمازی می‌گوید: «و صفت مناجات نمازی او را از مرتبه حیوانی و تمنی‌های نفسانی به مقام ملکی برساند» (همان، ص ۱۶۸).

یکی دیگر از ظواهر شریعت، روزه است که *نجم‌الدین*، آن را بدان سبب که صفت ملائکه است و

انسان را به اخلاق الهی متخلق می‌گرداند، مهم یافته است:

اما روزه او را از آن عهد اعلام کند که به صفت ملائکه بود، و به حجب صفات حیوانی از حضرت محبوب نگشته که خوردن خاصیت حیوان است و ناخوردن صفت ملائکه و صفت خداوند تعالی، تا بدین اشارت ترک خلق‌های حیوانی کند و متخلق به اخلاق حق شود (همان، ص ۱۶۹). و اما حج اشارت می‌کند به مراجعت با حضرت عزت، و بشارت می‌دهد به وصل به حضرت خداوندی «وَاذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا» (حج: ۲۷)؛ یعنی ای فرار گرفته در شهر انسانیت، و مقیم سرای طبیعت حیوانی گشته و از کعبه وصال ما بی‌خبر مانده، چند درین منزل بهیمی مقام کنی... برخیز و مردانه این همه بند و پابند بر هم گسل... و چون به احرامگاه دل رسیدی، به آب انابت غسلی بکن، و از لباس کسوت بشریت مجرد شو، و احرام عبودیت در بند، و لبیک عاشقانه بزن، و به عرفات معرفت درآی (رازی، ۱۳۸۰، ص ۱۷۱).

اما در مورد باطن شریعت، یا همان «طریقت»، رازی در بیان تزکیه به این آیه مبارکه تمسک می‌جوید: «وَ نَفْسٌ وَ مَا سَوَّيْهَا فَالْهَمَّهَا فُجُورُهَا وَ تَقْوِيهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا (شمس: ۷)؛ و

قسم به نفس و آنکه او را نیکو بیافرید و به او شر و خیر او را الهام کرد که هر کسی نفس ناطقه خود را از گناه و بدکاری پاک منزله سازد، به یقین رستگار خواهد بود و هر که او را به کار و گناه پلید گرداند البته زیانکار خواهد گشت. آنچه رازی از شناخت نفس می‌گوید، برای شناخت حق است؛ یعنی خودشناسی راهی است به سوی خداشناسی، همان چیزی که در ابتدای *مرصادالعباد* بیان کرد. او سپس، به دو صفت ذاتی نفس اشاره می‌کند که بدون شناخت آنها، معرفت نفس هم میسر نخواهد شد:

اکنون چون معرفت نفس فراخور این مختصر بدانستی که نفس کیست رمزی بشنو که تربیت و تزکیت او در چیست بدانک نفس را دو صفت ذاتی است که مادر آورد است، و باقی صفات ذمیمه ازین دو اصل تولد می‌کند و آن صفات فعل اوست. اما آن دو صفت که ذاتی اوست هوا و غضب است (همان، ص ۱۷۸).

شیخ با استناد به آیه شریفه «إِنَّ فِیْ ذَٰلِكَ لَذِکْرٍ لِّمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ» (ق: ۳۷) (در آن سخن، پند و یادآوری است برای کسی که دلی زنده دارد و یا گوشی شنونده، و او برای دریافت آن در جای خود آماده است)، یک گام به انسان‌هایی که محرم رازند، نزدیک‌تر می‌شود.

رازی می‌گوید: دل آدمی دو روی دارد: یکی، در عالم روحانیت، و دیگری، در عالم قالب. شیخ آن‌گاه برای مداومت این پیوستگی آسمانی، و زایل نشدن نور حق در دل عارف، نسخه‌ای می‌پیچد که مرهم دل و شفا خانه آسودگی همه انسان‌ها و بندگان رها شده از هر قید و بندی است. و آن «ذکر» است: و چون بر ذکر مداومت نماید، سلطان ذکر بر ولایت دل مستولی شود، ... چون سلطان ذکر ساکن ولایت دل بود، دل با او اطمینان و انس گیرد، و با هر چه جزوست وحشت ظاهر کند: «اللَّذِیْنَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»، تا ذکر و محبت هیچ مخلوق در دل می‌یابد بداند که هنوز کدورت و بیماری دل باقی است هم به مصقل «لا اله الا الله» و شربت نفی ما سواى حق ازالست آن باید کرد... و نور ذکر و جوهر کلمه قایم مقام جمله ی نقوش ثابت گردد» (همان، ص ۲۰۵).

رازی فصل هشتم *مرصادالعباد* را نیز با بیان آیه‌ای آغاز می‌کند: «وَ یَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» (اسری: ۸۵)؛ از تو از روح می‌پرسند که چیست؟ بگو: روح از امر خداوند من است. شیخ، حالا از قالب جسمانی انسان هم عبور کرده و به شرح ماجرای «روح» آدمی می‌پردازد. وی در تأویل خود بر این آیه شریفه، عالم را به دو عالم «امر» و عالم «خلق» تقسیم می‌کند. *نجم‌الدین*، روح را به طفلی تشبیه می‌کند که تا به جسم انسانی تعلق نگرفته، هیچ هلاکتی او را تهدید نمی‌کند. اما همین که به جسم انسانی ملحق شد، چنانچه به خوبی پرورش - و به تعبیر رازی تحلیه - نیابد زود هلاک می‌شود. شیخ در اینجا اشارتی مختصر و ظریف در تعلق روح به بدن کرده است.

اهل نظر معتقدند: روح از دو جهت به بدن نسبت دارد: یکی، به حسب جوهر ذات که مغایر بدن است و دیگری به حسب ظهور در غیر، تعلق تدبیری به بدن دارد:

إِنَّ الرُّوحَ مِنْ حَيْثُ جَوْهَرِهِ وَ تَجَرُّدِهِ وَ كَوْنِهِ مِنْ عَالَمِ الأَرْوَاحِ المُجَرَّدَةِ مُغَايِرِ اللَّبَدَنِ، مُتَعَلِّقٌ بِهِ تَعَلُّقُ التَّدْبِيرِ وَ التَّصَرُّفِ، قَائِمٌ بِذَاتِهِ غَيْرُ مُحْتَاجٍ إِلَيْهِ فِي بَقَائِهِ وَ قَوَامِهِ...؛ روح به اعتبار مقام تجرد و استغناء از مواد اجسام و قوا، و بودن آن از سنخ موجودات عالم ارواح و ملکوت اعلی، با بدن متغایر است؛ چون هر موجود مجرد و بسیطی مغایر با موجود مادی مرکب از اجزاء است. با اینکه به حسب جوهر ذات مغایر بدن است، به اعتبار ظهور در غیر تعلق تدبیری به بدن دارد. کار روح، تصرف در بدن و تدبیر قوای بدنی است، و چون مدبّر بدن است، دارای مقام و ذاتی منحا از بدن جسمانی است. چنین چیزی در بقاء و قوام، احتیاج به بدن جسمانی ندارد» (آشتیانی، ۱۳۷۸، ص ۸۱۶).

پس روح به اعتبار وجود مادی، عین بدن است و به اعتبار قوه خیال، مقوم و علت ایجابی بدن است و به اعتبار قوه عقلی که مقام صرافت روح است، علت مقوم وجود مثالی و به اعتبار سریان و ظهور فعلی، عین جمیع قواست.

شیخ نجم‌الدین رازی در ابتدای فصل نهم، *مرصادالعباد*، با بیان این آیه شریفه، به پیشواز بحث «احتیاج به شیخ در تربیت انسان و سلوک راه» می‌رود: «قالَ لَهُ مُوسَى هَلْ اتَّبَعَكَ عَلِيٌّ إِنْ تَعَلَّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَنِي رُشْدًا»؛ (کهف: ۶۶)؛ موسی به آن شخص دانا گفت: آیا اگر من تبعیت و خدمت تو کنم از علم لدنی خود، مرا خواهی آموخت؟

رازی مانند سایر عرفا، با نثری ظریف و لطیف، ماجرای احتیاج انسان سالک به پیری روشن‌ضمیر را شرح می‌دهد: «بدانک در سلوک راه دین و وصول به عالم یقین از شیخی کامل راهبر راهشناس صاحب ولایت صاحب تصرف گریز نباشد» (رازی، ۱۳۸۶، ص ۲۲۶).

اما ماجرای طلب موسی عليه السلام از پیر راهبری که به او علم لدنی بیاموزد، همان «ولایت» است که بدون آن، سیروسلوک میسر نمی‌شود. دیدگاه علامه حسن‌زاده *آملی* درباره این آیه، که سرّ ولایت را آشکار می‌کند، چنین است:

کهف قرآن کهف سرّ ولایت است، حضرت موسی کلیم از پیغمبران اولوالعزم است که علاوه بر رتبت نبوت، صاحب شریعت و حائز مقام رسالت و امامت است وقتی با فتای خود (حضرت یوشع عليه السلام) عبدی از عباد الهی (حضرت خضر عليه السلام) را یافتند، چنان پیغمبری متابعت با او را مسألت می‌کند تا وی را از آنچه که می‌داند تعلیم دهد. (حسن‌زاده *آملی*، ۱۳۸۳، ص ۷۵).

شیخ در فصل پانزدهم *مرصادالعباد*، به یکی از مهم‌ترین ارکان عرفان و تصوف، یعنی «بیان احتیاج به خلوت» می‌پردازد و با بیان آیه «وَ إِذْ وَاوَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»؛ (بقره: ۵۱)؛ و یاد آرید

هنگامی را که به موسی چهل شب وعده دادیم، به بحث خلوت‌گزینی و چله‌نشینی در عرفان می‌پردازد: «بدانک بنای سلوک راه دین و وصول به مقامات یقین بر خلوت و عزلت است، و انقطاع از خلق، و جملگی انبیاء و اولیاء در بدایت حال، داد خلوت داده‌اند تا به مقصود رسیده‌اند» (رازی، ۱۳۸۶، ص ۲۸۱).

به خلوت رفتن، یعنی نفس را با آتش ریاضت گداختن، و از آرایش طبیعت، صافی کردن، منشأ قرآنی چله‌نشینی و خلوت‌گزینی در عرفان و تصوف، همین آیه مبارکه است که هدفی جز نیل به مقصود و ترویج سلامت دین و پاسداشت حرمت آن ندارد. خلوت *نجم‌الدین رازی* خلوتی قرآنی است، نه خلوتی که جز گوشه‌نشینی و خودخواهی، ارمغانی برای خلق نداشته باشد. چنان‌که خود گوید: «... و مشایخ گفته‌اند: «الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ انْفَاسِ الخَلْقِ» و مراد از انفاس خلق قدمگاه و حرفت و صنعت ایشان است که آنجا نفس می‌زنند» (همان، ص ۳۳).

اما حقیقت خلوت در زبان عرفای الهی، تنها با ترک حجاب عظیمی چون نفس، میسر است و یکی از زیباترین و باشکوه‌ترین لحظه‌های خلوت با حق، سجده در پیشگاه حضرت زیباآفرین است. امام خمینی رحمته الله علیه، در شرح عرفانی خلوت کردن با حق در سجده می‌فرماید:

حقیقت خلوت با حق ترک غیر است، حتی نفس که از بزرگ‌ترین اغیار و ضخیم‌ترین حجب است، و انسان مادامی که به خود مشغول است از حق غافل است، چه جای آنکه با حق خلوت کند. و اگر در یک سجده، در جمیع ایام عمر، خلوت حقیقی حاصل شد، جبران خسارات بقیه عمر می‌شود و عنایت حق از او دستگیری می‌کند و از دایره دعوت شیطان خارج می‌شود» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ص ۱۰۵).

شیخ *نجم‌الدین رازی*، در ادامه مباحث خود، مرواریدهای معرفت را یکی پس از دیگری، از صدف آیه‌های قرآن صید می‌کند و پیش‌روی نسل‌های پس از خود قرار می‌دهد.

او از فصل شانزدهم، به تطبیق کلیدی‌ترین اصول عرفان یعنی وقایع غیبی، مکاشفات، مشاهدات انوار، تجلی ذات و صفات خداوندی، وصول به حضرت عزت و در باب چهارم، به بیان معاد نفوس سعدا و اشقیاء، و در باب آخر *مرصادالعباد*، به بیان سلوک طوایف مختلف می‌پردازد و در آغاز، تمامی باب‌ها و فصول، با تأسی به یکی از آیات کریمه قرآن، معانی و مفاهیم ژرف و عرفانی آن را در قالب سخن روح‌نواز فارسی می‌ریزد. از نگاه او، طریق شناخت خدا، هستی، و انسان، دقت و تدبر و ژرف‌اندیشی در آیات قرآن و عمل به دستورات راهگشای آن است. پس باید گفت: *مرصادالعباد*، قرآنی به زبان پارسی است.

حدیث، الهام‌بخش آرای عرفانی نجم‌الدین رازی

بنیاد *مرصادالعباد* و سایر آثار *نجم‌الدین*، بر مبنای قرآن و حدیث است. اینک به بحث حدیث در *مرصادالعباد* می‌پردازیم. *رازی* در *مرصادالعباد*، بیش از ۲۶۰ حدیث در ابتدای فصول و در متن *مرصاد* آورده و سپس، به شرح، ترجمه و تأویل و لطایف عرفانی آنها پرداخته است. یعنی سخن شیخ بر پایه شریعت بنا شده است و از کتاب و سنت خالی نیست. چنان‌که خود در فصل سوم از باب اول می‌گوید: «و در اول هر فصل آیتی از قرآن و حدیثی از پیغمبر ﷺ مناسب آن فصل آورده‌اید تا تمسک به کتاب و سنت بود» (رازی، ۱۳۸۶، ص ۲۹). *رازی* در ابتدای *مرصادالعباد*، مقصود و خلاصه آفرینش را وجود انسان و مقصود از وجود انسان، را هم معرفت ذات خداوند می‌داند: «و مقصود از وجود انسان، معرفت ذات و صفات حضرت خداوندی است» (همان، ص ۲).

آن‌گاه با طرح حدیثی زمینه بحث خود را فراهم می‌کند: داود علیه السلام پرسید: «یا رب لِمَاذَا خَلَقْتَ الخَلْقَ؟» قال: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الخَلْقَ لِأَعْرِفَ» (همان).

درباره این حدیث قدسی، که یکی از ارکان مهم حدیث در عرفان اسلامی است، به بیانات عارف مجاهد امام خمینی رحمته در *مصباح‌الهدایة الی الخلافة و الولاية* اشاره می‌کنیم وی در *مصباح دوم*، که در حقیقت شرح عرفانی این حدیث قدسی است، در بیان مقام غیب‌الغیوب، که نه وجوب و امکانی در آن بود، نه نظر لطف به غیر و نه نظر قهر می‌فرماید: «هذا الحقیقة الغیبیة لا تنظر نظر لطف أو قهر و لا توجه توجه رحمة أو غضب إلی العوالم الغیبیة، و الشهادتیة، من الروحانین القاطنین فی الحضرة الملكوت و الملائكة المقربین الساکنین فی عالم الجبروت؛ بل هی بذاتها...» (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ص ۱۴).

سید *جلال‌الدین آشتیانی* در شرح این *مصباح* می‌نویسد:

و از آنجا که تعین کنت کنزاً به تعین فاحبیت اضافه شد، یعنی از جهت تعلق آن به ظهور ذات، آن هویت غیبیه به صفت وحدتی دیگر، که حامل کلیه فاعلیات و قابلیات است، متصف گردید. اما اعتبار کثرت اسمائی و اعیان لازم اسماء در آن به اعتبار عقل است، و اصل ذات به صرافت خود باقی است. از تجلی در مظاهر خارجه و خلقیه است که کثرت ظاهر می‌شود، و از تضاعف کثرات بسایط حاصل می‌گردد، و بالاخره، از طریق حرکت انعطافی لازم وجود جهت ظهور سرّ «آخریت» قوس صعود حاصل آید. و عجب آنکه حقیقت وجود همیشه و دایماً در کمال عزّ خود مستغرق است و عین ممکن همیشه عدمی است و بین «عدم» و «عدمی» فرق است. و نیز فرق واضح است بین عدمیت اعیان ممکنه و اثر فیض وجودی که به «وجود خاص» و «اثر» از آن تعبیر شده است. عدمیت در ماهیت ممکن از آن لحاظ است که ماهیت ظل وجود است و جهتی جز حکایت ندارد و اگر بر وجود امکانی «عدمی» اطلاق شود، از آن جهت است که ظل اسماء الهیه است و خود عین ربط و حکایت است» (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ص ۳۰).

نجم‌الدین رازی در *مرموز اول* از کتاب *مرموزات اسدی در مزمورات داودی* به شرح عرفانی این حدیث شریف می‌پردازد و هشت واژه از آن را به هشت کلید بهشت تعبیر می‌کند:

آفریدگار عالم و پروردگار بنی آدم – جلت قدرته و علت کلمته! – در جواب سؤال داود علیه السلام این هشت کلمه فرموده است که هشت بهشت را کلید درست، بلکه جملگی کمالات ارباب قربات و مقامات اصحاب کرامات در ضمن آن اشارات مضمّن است» (رازی، ۱۳۸۶، ص ۳۷).

رازی دربارهٔ واژه «کنت» می‌نویسد: «کنت یعنی «بودم من» اشارتست به کینونیت ذات الوهیت بی‌سابقه ابتدا و لاحقاً انتها» (همان، ص ۳۷).

در شرح واژه دوم، یعنی «کنزاً» می‌نویسد: «کنزاً یعنی گنجی بودم، اشارت به صفات ربوبیت است (همان، ص ۳۸). همچنین دربارهٔ «مخفياً» می‌نویسد: «مخفياً یعنی گنجی [پنهانی] بودم، اشارتست به صفت باطنی حق که «هو الباطن» (همان). واژه چهارم: «فاحببت یعنی دوست داشتم، اشارت است به صفت محبّی و محبوبی» (همان، ص ۳۹). واژه پنجم: «ان اعرف یعنی مرا بشناسند، اشارت به تصحیح و اثبات معرفت ذات و صفات حق است و شرح محبوبی او که لازمه معرفت است.» (همان). واژه ششم: «فخلقت یعنی بیافریدم، اشارتست به ابداع و اختراع موجودات و مخلوقات از روحانی و جسمانی» (همان، ص ۴۰). واژه هفتم: «الخلق یعنی آدمی را، و خلق اسم جنس است آدمی را، همچون انسان و ناس، واحد و جمع را متناول است و در نامه الهی چنین فرمود: «امن یدؤ الخلق ثم یعیده»؛ و بدین خلق آدمی را خواست لاغیر که اعادت جز آدمی را نباشد و اشارت نبوی هم بدین معناست که فرمود: «ان الله خلق الخلق فی ظلّمه ثمّ رشّ علیهم من نوره» (همان).

و بالاخره واژه هشتم: «لا اعرف یعنی تا بشناسند مرا. این واژه کلید در فردوس اعلی است، بلکه حاجب انبیاء و اولیاست و امیر بار وصول به حضرت کبریاست و لکن نه مرتبه اهل کبر و ریاست...» و ما خلقت الجنّ و الإنس لا ليعبدون ای ليعرفون» (همان، ص ۴۱).

یکی از احادیث مورد استناد *رازی*، که بر اساس آن *مرصادالعباد* را بر پایهٔ چهل فصل نوشته است، این حدیث گرانقدر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله است که می‌فرماید: «مَنْ أَحْلَصَ لَهِ اِرْبَعِينَ صَبَاحاً ظَهَرَ تِنَابِيعِ الحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَي لِسَانِهِ»؛ کسی که چهل شب را با اخلاص به روز آورد، چشمه‌های حکمت از دل بر زبانش جاری می‌شود. *رازی* در ابتدای فصل پانزدهم *مرصادالعباد*، به سه حدیث شریف که بیانگر قداست عدد چهل است، اشاره می‌کند که یکی از آنها حدیث مزبور از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله است. این حدیث، که الهام‌بخش *نجم‌الدین رازی* و سایر عرفای الهی در تبیین قرآنی چهل روز خلوت کردن با

حضرت خداوندی است، و همواره مبنای اندیشه‌گری متصوفه در چله‌نشینی و اربعینیات شده است. در این حدیث، که سندش به گفته صاحب احادیث و قصص مشنوی، کتب حلیه الاولیاء، جامع صغیر، اصول کافی و بحار الانوار است، بنایی شکوهمند از عرفان اسلامی، ساخته شده است که به برخی از مفاهیم عرفانی آن می‌پردازیم.

عارف مجاهد امام خمینی^{ره} در شرح عرفانی چهل حدیث، در تبیین حدیثی که در آن، امیرالمؤمنان^{علیه السلام} خطاب به ابوبصیر، ویژگی‌های علما و آثار علم را برمی‌شمارد، علم صحیح را علمی می‌داند که به واسطه نورانیت و روشنی آن در قلب، اطمینان آورد و شک و ریب را زایل کند. او از این علم، به علم الهی تعبیر می‌کرده، می‌گوید: علمی که الهی نباشد، نه تنها در قلب انسان تأثیری نکرده و اطمینانی حاصل نمی‌کند بلکه شک و تردید و شبهه او را نیز زیادت‌تر می‌کند. ایشان تنها راه الهی کردن علم انسان را، خالص کردن آن می‌داند و در شرح حدیث فوق می‌گوید:

ای عزیز، علاج، کل‌العلاج، در این است که انسان که می‌خواهد علمش الهی باشد، وارد هر علمی که شد، مجاهده کند و با هر ریاضت و جدیتی شده قصد خود را تخلیص کند. سرمایه نجات و سرچشمه فیوضات تخلیص نیت است، اخلاص چهل روزه این است، آثار و فوایدش. پس شما که چهل سال یا بیشتر در جمع اصطلاحات و مفاهیم در هر علمی کوشیدید و خود را علامه در علوم می‌دانید و از جندالله محسوب می‌کنید، و در قلب خود اثری از حکمت و در لسان خود قطره‌ای از آن نمی‌بینید، بدانید تحصیل و زحمتتان با قدم اخلاص نبوده، بلکه برای شیطان و هوای نفس کوشش کردید» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ص ۳۹۴).

اما اخلاص چیست؟ سرچشمه اخلاص، کلام نورانی وحی است که می‌فرماید: «و ما امرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (بینه: ۵) و امر نشدند مگر بر اینکه خدا را به اخلاص کامل در دین (اسلام) پرستش کنند. در قرآن، اخلاص، مبنای پرستش حضرت خداوندی و دین‌باوری است؛ پرستشی که مخلصانه نباشد، با رنگ و روی و ریا پوشیده گردد و دینی که از گزند دورویی و ناپاکی در امان داشته نشود، مقبول حق تعالی نخواهد بود. اخلاص در نزد سالکان «به معنای خلوص و تصفیة عمل از تمامی شوائب است. مانند ریا و عجب و کبر و حظوظ نفسانی که حاجب حقیقت و مایه فساد عمل گردد، اعم از آنکه مبطل ذات عمل باشد و یا موجب تباهی روح و حقیقت اعمال گردد» (سجادی، ۱۳۷۸، ص ۶۵). محی‌الدین ابن عربی می‌گوید: «إِلَّا، لِلَّهِ الدِّينَ الْخَالِصَ عَنِ شُوبِ الْغَيْرِیَّةِ وَالْإِنَانِیَّةِ؛ لِأَنَّكَ لِنَفْسِكَ فِيهِ بِالْكُلِّیَّةِ فَلَا ذَاتَ لَكَ وَ لَا صِفَةَ وَ لَا فِعْلَ وَ لَا دِینَ وَ أَلَّا لَمَّا خَلَصَ الدِّینَ بِالْحَقِیْقَةِ فَلَا يَكُونُ لِلَّهِ» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ص ۳۲۹)؛ بدان که دین چو از آرایش غیریت و خودیت پاک گشت، برای

خدا خواهد بود؛ چه با فنای کلی تو در ذات حق برای تو ذات و صفت و فعل و دین نمی‌ماند. در غیر این حال، دین به حقیقت خالص و پاک نگردیده است و برای خدا نیز نخواهد بود.

یکی دیگر از واژگان کلیدی حدیث اربعین، «حکمت» است. مراد عارفان و اهل ذوق از «حکمت»، توجه به آثار صنع الهی، و تفکر و اندیشه در نعمت‌های الهی و آفرینش است. از این رو، نام حکیم را لایق ذات حق می‌دانند؛ زیرا اوست که هر چیزی را آنچه بایست اعطا می‌کند و کارهایش محکم و استوار است.

خواجه عبدالله انصاری در شاهکار عرفانی خود *منازل السائرین* با بیان آیه شریفه «یوتی الحکمة مَنْ یشاء وَ مَنْ یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً» (بقره: ۲۶۹) (خدا فیض حکمت و دانش را به هر که خواهد عطا کند و هر که را به حکمت و دانش رساند درباره او مرحمت بسیار فرموده)، به استقبال بحث «حکمت» در عرفان اسلامی می‌رود. *خواجه* در تعریف «حکمت» می‌گوید: «الحکمة اسم للاحکام وضع الشیء فی مَوْضِعِهِ»؛ حکمت، نامی است برای مستحکم و استوار ساختن وضع شیء در جای مناسب خود (انصاری، ۱۳۷۳، ص ۱۸۶). دقیق‌ترین مطلب در بیان حکمت این است که حکمت بر اساس عمل بنا شده است؛ یعنی علمی که با عمل همراه باشد. شاید هدف *خواجه* از قرار دادن «حکمت» پس از «علم» در وادی عرفان عملی، همین باشد. اینک در قلمرو عرفان شکوهمند اسلامی است که سخن شگفت‌آفرین پیامبر اعظم^{صلی الله علیه و آله} معنا و مفهوم واقعی خود را آشکار می‌سازد. آن اینکه، آن‌گاه که انس و جن جز برای پرستش معبود آفریده نشده‌اند، پرستشی خالصانه، آنان را در سیر و سلوک عاشقانه تا قرب معبود به پرواز درمی‌آورد و معنای دین باوری را در کامشان می‌چشانند. در مراحل بالاتر، بر اساس نظم و ترتیبی معین، سرچشمه‌های حکمت از قلبشان بر زبانشان جاری می‌گردد و انوار زیبایی و شکوه از پشت پرده‌های بصیرت، در برابر دیدگان آشکار می‌گردد. این نسخه بی‌نظیر شفابخش، کم‌وبیش در تمامی آثار منظوم و مثنوی عرفان اسلامی، هدایتگر خوشدلی و سعادت‌مندی است.

نتیجه‌گیری

نجم‌الدین رازی با آفرینش تفسیر عرفانی *بحر الحقایق والمعانی* همه اقلیم نورانی عرفان اسلامی را از وجود هرگونه شائبه‌ای، مبنی بر انعکاس حالات و تجارب شخصی عرفا در آثارشان، می‌زداید و با خلق *مرصاد العباد* که بازتابی از کلام وحی و سنت الهی است، دیگر جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد که قرآن و حدیث در تاروپود واژگان و مفاهیم نثر عرفانی فارسی راه یافته و آن را تا حد متنی مقدس بالا برده است.

منابع

- آشتیانی، سید جلال‌الدین، ۱۳۷۵، *شرح قیصری بر فصوص الحکم ابن عربی*، چ سوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- انصاری، خواجه عبدالله، ۱۳۷۳، *منازل السائرین*، نگارش علی شیروانی، تهران، الزهراء.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد، ۱۳۷۰، *دیوان حافظ*، چ دوم، تهران، انجمن خوشنویسان ایران.
- حسن‌زاده آملی، حسن، ۱۳۷۸، *انسان در عرف عرفان*، تهران، سروش.
- ، ۱۳۸۳، *انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه*، تهران، الف لام میم.
- رازی، نجم‌الدین، ۱۳۸۰، بی‌تا، *بحرالحقایق و المعانی*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ، ۱۳۸۰، *مرصادالعباد*، به اهتمام محمدامین ریاحی، چ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی.
- ، ۱۳۸۶، *مرموزات اسدی در مزمورات داودی*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- سجادی، سیدجعفر، ۱۳۷۸، *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، چ هفتم، تهران، طهوری.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۰، *تفسیر المیزان*، چ ششم، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی.
- کبیر، یحیی، ۱۳۸۴، *انسان‌شناسی در مکتب فلسفی عرفانی صائِن الدین ابن‌ترکه*، تهران، مطبوعات دینی.
- گیلانی، عبدالرزاق، ۱۳۶۶، *مصباح‌الشریعه و مفتاح‌الحقیقه*، تصحیح و تعلیق سیدجلال‌الدین محدث ارموی، تهران، صدوق.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحارالانوار*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
- موحدی، محمدرضا، ۱۳۸۱، *آن سوی آینه*، تهران، آن.
- موسوی خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۷۸، *تفسیر سوره حمد*، چ دهم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ، ۱۳۷۸، *سِرِّ الصلوة - معراج‌السالکین و صلوة‌العارفین*، چ دهم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ، ۱۳۷۶، *مصباح‌الهدایه الی‌الخلافة والولایه*، چ هشتم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- مبیدی، احمدبن محمد، ۱۳۸۷، *کشف‌الاسرار*، تفسیر ادبی و عرفانی خواجه عبدالله انصاری، نگارش حبیب‌الله آموزگار، چ چهارم، تهران، اقبال.